



Global Storybooks

globalstorybooks.net

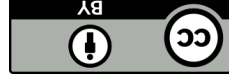
جړوښ و هړاړڼا / Chicken and

Millipede

✎ Winny Asara

✉ Magriet Brink

✉ Marzieh Mohammadian Haghighi (fa)



This work is licensed under a Creative Commons

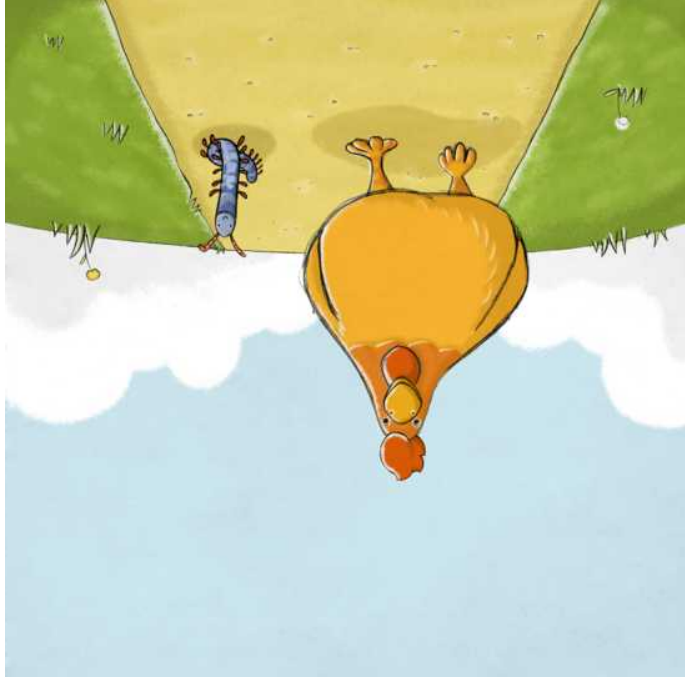
[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



جړوښ و هړاړڼا

Chicken and Millipede



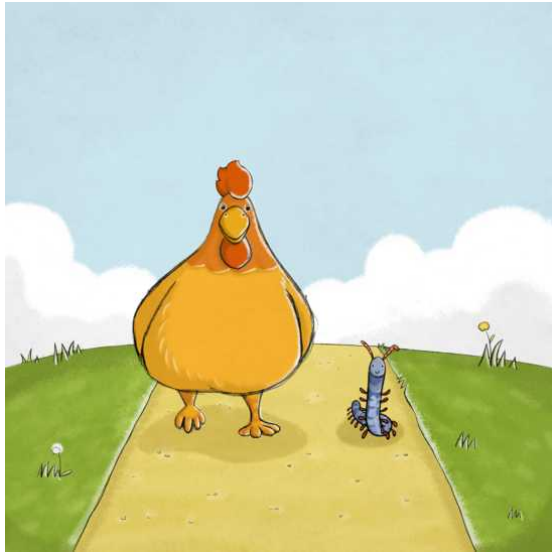
✎ Winny Asara

✉ Magriet Brink

✉ Marzieh Mohammadian Haghighi

|| 3

😊 فارسي / English / en



خروس و هزارپا با هم دوست بودند. ولی همیشه با هم در
حال رقابت بودند. یک روز تصمیم گرفتند با هم فوتبال
بازی کنند تا ببینند چه کسی بهترین بازیکن است.

...

Chicken and Millipede were friends. But they were always competing with each other. One day they decided to play football to see who the best player was.

They went to the football field and started their game. Chicken was fast, but Millipede was faster. Chicken kicked far, but Millipede kicked further. Chicken started to feel grumpy.

...

آنچه به زمین فوتبال رفتند و بازی را شروع کردند.
 مرغ سریع بود ولی هزارپا سریعتر بود.
 مرغ توپ را به دور پرتاب کرد ولی هزارپا به دورتر.
 مرغ شوت‌های دوری زد ولی هزارپا شوت‌های دورتری زد.





آن‌ها تصمیم گرفتند که یک شوت پنالتی بزنند. اول، هزارپا دروازه بان شد. خروس فقط یک گل زد. بعد نوبت خروس شد که در دروازه بایستد.

...

They decided to play a penalty shoot-out. First Millipede was goal keeper. Chicken scored only one goal. Then it was the chicken's turn to defend the goal.



از آن زمان به بعد، مرغ ها و هزارپاها با هم دشمن شدند.

...

From that time, chickens and millipedes were enemies.

Chicken coughed until she coughed out the millipede that was in her stomach. Mother Millipede and her child crawled up a tree to hide.

...

خروس آهسته آهسته از دهانش میزنی آمد.
مادر هزارپا و بچه اش به بالا درخت خزیدند تا مخفی
شوند.



Millipede kicked the ball and scored. Millipede dribbled the ball and scored. Millipede headed the ball and scored. Millipede scored five goals.

...

هزارپا به توپ زد. هزارپا توپ را درینل زد و
هزارپا به توپ زد و گل زد. هزارپا با سرش به توپ زد و گل زد. او در
گل زد. هزارپا پنج گل زد.





خروس از اینکه بازی را باخت به خیلی عصبانی بود. او بازنده ی خیلی بدی بود. هزارپا شروع به خندیدن کرد چون دوستش شروع به نق زدن کرد.

...

Chicken was furious that she lost. She was a very bad loser. Millipede started laughing because his friend was making such a fuss.



خروس آروغ زد. بعدا دوباره قورت داد و تف کرد. بعد عطسه کرد و سرفه کرد. و سرفه کرد. هزارپا چندش آور بود.

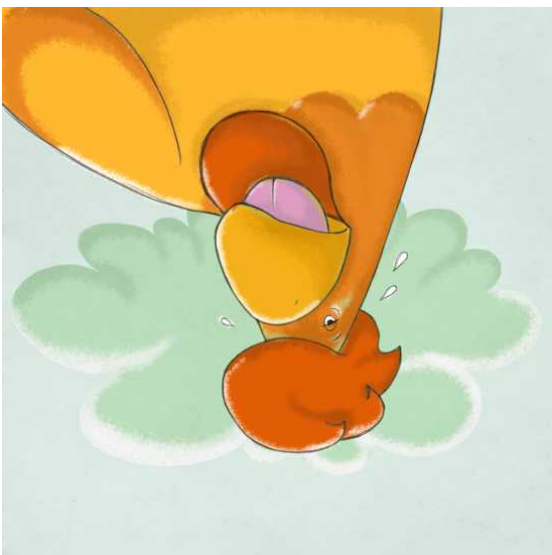
...

Chicken burped. Then she swallowed and spat. Then she sneezed and coughed. And coughed. The millipede was disgusting!

Mother Millipede shouted, "Use your special power my child!" Millipedes can make a bad smell and a terrible taste. Chicken began to feel ill.

...

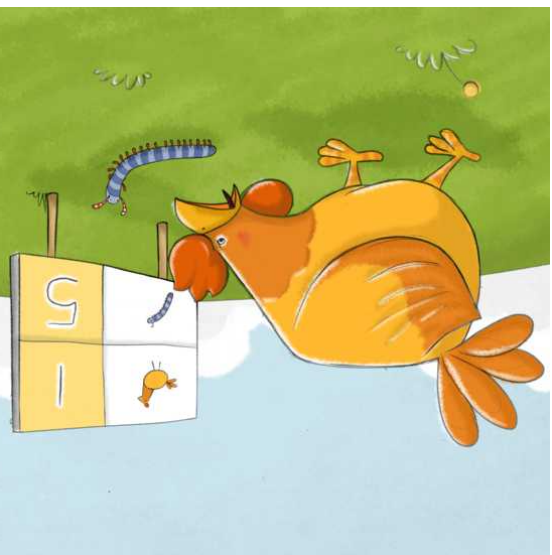
حداثر هزارپا فریاد زد، "از قدرت مخصوص استفاده کن. هزارپاها می‌توانند بوی بد و مزه ی وحشتناکی به وجود آورند. جروس احساس کرد که دارد حالتش بد می‌شود."



Chicken was so angry that she opened her beak wide and swallowed the millipede.

...

جروس خیلی عصبانی بود در حدی که نوکش را کاملاً باز کرد و هزارپا را قورت داد.

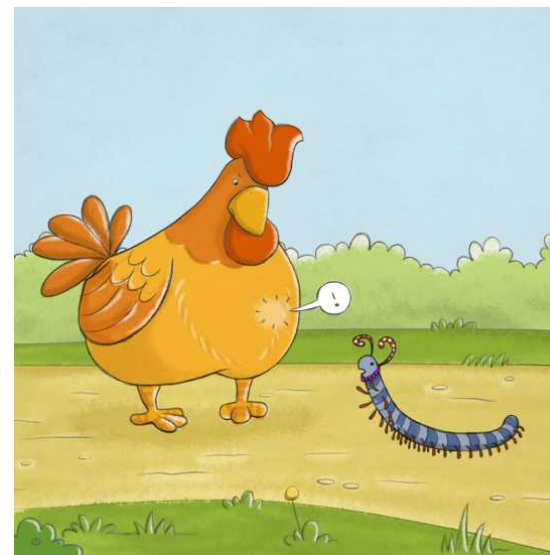




هنگامی که خروس داشت به خانه می‌رفت، مادر هزارپا را دید. او پرسید، “تو پسرم را دیده ای؟” خروس هیچ جوابی نداد. مادر هزارپا نگران شده بود.

...

As Chicken was walking home, she met Mother Millipede. Mother Millipede asked, “Have you seen my child?” Chicken didn’t say anything. Mother Millipede was worried.



در آن هنگام مادر هزارپا صدای ظریفی را شنید. صدایی گریان: “کمکم کن مامان!” مادر هزارپا به اطراف نگاه کرد و با دقت گوش کرد. صدا از درون شکم خروس می‌آمد.

...

Then Mother Millipede heard a tiny voice. “Help me mom!” cried the voice. Mother Millipede looked around and listened carefully. The voice came from inside the chicken.